



درآمد:

حسین رضایی که اوایل انقلاب با سپاه پاسداران انقلاب اسلامی همکاری داشت و بعد هم به عنوان معاون سیاسی اداری در استانداری اصفهان و پس از آن هم در سمت سرپرستی بنیاد شهید اصفهان مشغول به کار بوده و از سال ۱۳۶۲ تا تیر ۱۳۸۲ نیز ریاست سازمان حج و زیارت را بر عهده داشته و سپس با شورای اقامه نماز و بحث زکات در کشور همکاری می کرده است، امروز به عنوان نماینده رئیس جمهور در شوراهای نماز و زکات، مؤسسه‌ای هم به نام خانواده مطهر که یک NGO خیریه است را اداره می کند. به دلیل ارتباط زیادی که در دوران دفاع مقدس، با شهید بابایی داشته است، به بخشی از ویژگی های این شهید بزرگوار اشاره می کند.

گفت و گو با حسین رضایی، رئیس پیشین سازمان حج و زیارت درباره شهید بابایی

تمام وجود خود را وقف جبهه کرد...

اداری احساس نمی کردم، یعنی برای رفتن به جبهه همیشه اشتیاق و عشق داشت. حتی بعضی وقت ها به او می گفتیم تو فرمانده هستی و نیازی نیست که همیشه حضور داشته باشی. ایشان همیشه جواب می داد، اگر من حضور داشته باشم دیگران هم می آیند. اینکه از فضایی دیگر با بچه ها صحبت کنم شدنی نیست. خلاصه اینکه جنبه اداری نداشت. جبهه در زندگی او اصل عجیبی شده بود. شاید لازم به گفتن باشد، روزهای آخر قرار بود که ما به اتفاق ایشان و همسرشان به سفر حج برویم، که بعد از چند روز به من گفت که نمی تواند جبهه را رها کند و به مکه بیاید، چون الآن جبهه واجب تر است؛ که همسرشان به تنهایی آمدند و خبر شهادت ایشان را هم آنجا شنیدیم.

یکی از زیباترین یادگاری هایی که از شهید دارم و هنوز هم برایم عجیب است، اینکه تمام وجود خود را وقف جبهه کرد و چقدر راحت، از فضای کعبه و طواف کردن و عرفات و منا و کنار قبر پیغمبر بودن و تمام این زیبایی ها، گذشت و همه اینها را فدای زیبایی دیگری کرد که برایش اصل بود و دیدیم که خدا هم چقدر زیبا شهادت را نصیب ایشان کرد. شاید نتوان تشبیه کرد، ولی من، همان موقع گفتم، مگر امام حسین و یارانش چه کردند. آنها هم از حج خود

همیشه از کارهایی که انجام می داد ارزیابی می کرد. تعدادی از دوستان ایشان در پایگاه می گفتند: شاگردان شهید بابایی نسبت به نمره ای که می خواستند از ایشان بگیرند، خیلی حساس بودند و می گفتند که در نمره دادن بسیار دقیق و جدی است، و حتماً اصرار دارد تا انضباطی که در خودش دارد را در دیگران هم به وجود بیاورد. احساس می کرده همیشه این وظیفه شرعی را دارد و آن را در کارش هم سرایت می داد. اما حضور در جبهه اش را به عنوان کار

لطفاً در ابتدا از آشنایی تان با شهید بابایی بفرمایید. آشنایی من با شهید بزرگوار از سال ۱۳۶۰ شروع می شود که معاونت استانداری اصفهان را داشتم و ایشان هم فرمانده اژدر شکاری بود. آن موقع من در یکسری جلسات ایشان را می دیدم، و شیفته روحیه عجیبی شدم که در این مرد وجود داشت. و به نظر من تمام مجموعه مدیران ارشد در آن موقع جذب این مرد شده بودند. از آن وقت به بعد ما در بسیاری از جلسات که پیرامون موضوعات برگزار می شد، با هم بودیم.

موقعی که شهید بابایی برای کار مهمی به جبهه می رفت، از نماینده حضرت امام در استان اصفهان اجازه می گرفت. و بعد از این کار احساس آرامشی داشت و این نشاندهنده این بود که به روحانیت عشق می ورزید و شیفته این طبقه بود. اگر بخواهم تئوراً رفتارهای شهید را بازگو کنم، باید بگویم، همیشه یک انضباط در رفتار و کردار و عملکردش وجود داشت. یعنی اصلاً بی نظمی نداشت و معتقد بود، هر مدیری باید این روش را داشته باشد. من با اینکه با مدیران زیادی در طول دوران کاری خود در ارتباط بودم، اما انضباط کاری این مرد خیلی عجیب بود. حتی در نوشتن اینکه چه کارهایی را بکنند و چه برنامه ریزی را انجام بدهد هم دقت می کرد. و من این را دانم می دیدم.

برای رفتن به جبهه همیشه اشتیاق و عشق داشت. حتی بعضی وقت ها به او می گفتیم تو فرمانده هستی و نیازی نیست که همیشه حضور داشته باشی. ایشان همیشه جواب می داد، اگر من حضور داشته باشم دیگران هم می آیند. اینکه از فضایی دیگر با بچه ها صحبت کنم شدنی نیست.



دنبال متخصص دیندار بود و به همین دلیل، سخت انتخاب می‌کرد، ولی زمانی هم که انتخاب می‌کرد، حمایت جدی از آنها می‌کرد و همیشه با این نگاه انتخابات‌های زیبا و به‌جایی می‌کرد.

گذشتند و به جبهه‌ای رفتند که کربلا بود. حالا یاران همان‌ها هستند که با همان روحیه و ریشه که در ذهنشان وجود دارد، می‌توانند به راحتی دست به چنین کارهایی بزنند. یکی از خصوصیات دیگر ایشان تواضعی بود که در کنار مقامش داشت. چه در اصفهان که فرمانده بود و چه در تهران که فرمانده نیروی هوایی بود.

تقریباً همیشه در بالاترین مقام بود. در این دوران فقط در جلسات رسمی و مهم با لباس خود وارد می‌شد. یعنی احساس می‌کرد برای بزرگ شدن روح خودش فقط جاهایی که لازم است باید با این لباس‌ها ظاهر شود. در بقیه جاها با لباس ساده ظاهر می‌شد. یعنی به نظر من این دعای مکارم‌الاخلاقی که امام سجاد می‌فرماید: «خدا یا اگر من را نزد مردم بزرگ می‌کنی به همان اندازه برای خودم کوچک کن»، واقعاً در وجود این فرد وجود داشت و عمل می‌شد. ما در مراسم نظامی یکسری تشریفات را همیشه داریم. این شهید عزیز زمانی که در این مراسم شرکت می‌کرده، حتماً ساعتی را به انجام دادن کارهای ساده اختصاص می‌داد. برای اینکه ابهتی که در وجودش ایجاد می‌شد را بشکند. و این تواضع برای تمام افرادی که با او در ارتباط بودند عجیب بود.

حالا اگر از این صفات متمیزه ایشان در مقایسه با افرادی که شاخص بودند بگذریم، راجع به فضای مدیریتی و شم مدیریتی ایشان، چه در دوران جنگ و چه در پایگاه‌ها برابمان بگویید. در جلساتی که من با ایشان بودم، یکسری خصوصیات بارز

کلاً در مورد طبقه‌های مستضعف، چه در بخش‌های اجتماعی و چه بخش‌های کاری، خیلی وقت می‌گذشت، به‌ویژه در میان کارمندان. او همیشه کار و زندگی این افراد را دنبال می‌کرد. مشکلاتی که برای اینها وجود داشت، چه از نظر مادی و چه از نظر سایر شئون زندگی، همه را با جدیت حل می‌کرد. حتی برای حل این مشکلات با خیلی‌ها تماس می‌گرفت و عنوان می‌کرد و کمک می‌خواست. کلاً دغدغه بسیار سنگینی در ارتباط با مسائل خانوادگی و اقتصادی و اجتماعی افراد و کارمندانش داشت. آرامش فکری خانواده و نیروهایش را جزو وظیفه خود می‌دانست. آیا زمانی که به تهران منتقل شدید، روابطتان با شهید بابایی مثل اصفهان بود؟

نه، در تهران به دلیل سنگین‌تر بودن مسئولیتم، کمتر بود و هم‌زمان، ایشان هم سمت مهم در فرماندهی کل نیروی هوایی کشور را داشت، اما کمابیش رفت و آمدی داشتیم، و منشی که از ابتدا در ایشان در اصفهان دیده بودم در تهران هم همان بود و هیچ تغییری نکرد. یعنی اصولی را برای خودش تعریف کرده بود که تا آخر هم بر طبق همان اصول پیش می‌رفت و این زیبا بود.

آخرین باری که ایشان را ملاقات کردید، چه وقت بود؟ آخرین بار برمی‌گردد به همان قضیه حج رفتن که ایشان نپذیرفت با ما و همسرش به سفر حج بیاید و به جبهه‌ای رفت که حکم شهادت برایش صادر شده بود. الان احساس می‌کنید جامعه ما چقدر به منش شهید بابایی وفادار است؟

افرادی که این روحیه را دارند، در هر جا و هر حالتی که باشند این را حفظ می‌کنند. همین الان هم خیلی‌ها را می‌شناسم که برای خود من در بسیاری از زمینه‌ها الگو هستند. حتی خیلی از بچه‌های سپاه را می‌شناسم که هنوز هم همان حال و هوایی را دارند که سال ۵۹ داشتند. یا افرادی که با شهید بابایی زندگی کردند و ساخته شدند، الان می‌بینم که مثل همان فرد رفتار و زندگی می‌کنند. درست است که زمینه و زمانه تغییر می‌کند و بعضی از افراد را هم خیلی تغییر می‌دهد، اما با چشم خود می‌بینم که خداوند افرادی را گذاشته که نشان می‌دهد روح شهید بابایی هنوز وجود دارد و واقعاً ما را مشاهده می‌کند. ■

داشت. مثلاً خیلی آرام حرف می‌زد، ولی در عین حال به حرف خودش خیلی اعتقاد داشت و بسیار قاطع سخن می‌گفت. همیشه هم کمی لبخند را با خود داشت، چه در فضای کاری رسمی و چه در مواقع غیررسمی. من فکر می‌کنم جزو مدیرانی بود که به کار خود عالماً و عامداً اعتقاد داشت. اگر چیزی را می‌گفت، خودش هم به آن عمل می‌کرد. مثلاً اگر به نیروهایش می‌گفت که نظم و برنامه‌ریزی داشته باشند و یا موضوعی را پیگیری کنند خودش قبلاً این کارها را کرده بود. نکته دیگری که در کارش داشت، انتخاب نیروها و همکاری‌شان بود که اهمیت زیادی برایش داشت. دنبال متخصص دیندار بود و به همین دلیل، سخت انتخاب می‌کرد، ولی زمانی هم که انتخاب می‌کرد، حمایت جدی از آنها می‌کرد و همیشه با این نگاه انتخابات‌های زیبا و به‌جایی می‌کرد.

از مواردی که در کنار شم مدیریتی ایشان وجود داشت مثل انجام دادن حرکت مشخص در زندگی، کمک به دیگران و امثال این‌ها هم چه چیزی به خاطر دارید؟

